مشکلات محافظه‌کاران حاکم، امکانات نیروهای ضد استبداد

مهدی فتاپور

ـ تناقضاتی که در سیاست‌های محافظه‌کاران وجود دارد نشانه مشکلاتی است که آنان در اتخاذ تصمیم با آن مواجهند.
ـ محافظه‌کاران شاید قادر باشند بگیر و ببندراه بیاندازند و اعتراضات را سرکوب کنند اما حاکمیتی که برکمتر از ده درصد مردم متکی بوده و تمام کشورهای غربی علیه آن باشند، امکان حکومت‌کردن نخواهد داشت.
ـ محدودشدن امکانات رهبران محافظه‌کار برای مانورهای سیاسی می‌تواند منشا ماجراجویی گردیده و جامعه ما را در کوتاه‌مدت و یا حتی میان‌مدت با خطرات جدی مواجه سازد.
ـ مقابله با چنین خطری تنها با نمایش قاطعیت عمومی در برابر آنان ممکن است.
ـ مقابله با خطراتی که جامعه ما را تهدید می‌کند و سمت تحولات آتی تا حد زیادی به تقویت نقش سیاسی نیروهای دمکرات و معتقد به تحولات بنیادین و شرکت متشکل آنان در مبارزه سیاسی وابسته است.

محاکمه عباس عبدی و سخنانی که در رابطه با ضرورت اعلام حالت فوق‌العاده، تصفیه قوه مقننه و مجریه و انحلال حزب مشارکت در هفته‌های اخیر مطرح گردید نگرانی‌های چند ماه گذشته را تشدید کرد. شواهد حاکی از آنست که بخش نیرومندی از جناح محافظه‌کار آماده نیست ضرورتهای تغییر شرایط سیاسی جامعه را بپذیرد. در میان رهبران محافظه‌کاران حاکم کم نیستند کسانی که از سیاست و حکومت تنها سرکوب و اعمال فشار را می‌فهمند. آنها تصور می‌کنند که امروز نیز همانند سال ۶۰ قادرند با سرکوب خشن مخالفین حاکمیت یگانه خود را مستقر سازند. آنان تصور می‌کنند اگر دو سال و نیم قبل موفق شدند با اعمال فشار پیشروی اصلاحات را متوقف سازند. امروز نیز اعمال خشونت در برابر مخالفین و سرکوب اعتراضات می‌تواند موفق باشد. ولی تغییراتی که در شرایط جامعه و در تعادل نیروهای اجتماعی رخ داده نمی‌تواند از چشم رهبران اصلی محافظه‌کاران پنهان باشد. آنان بر دشواری موقعیت خویش واقفند. تناقضاتی که در سیاست‌های آنان وجود دارد نه اجزا یک سیاست تعیین‌شده که نشانه‌های بی تصمیمی و مشکلاتی است که آنان در اتخاذ تصمیم با آن مواجهند. محافظه‌کاران این بار در شرایطی در برابر تصمیم‌گیری قرار گرفته‌اند که عوامل منفی که علیه آنان عمل می‌کند کیفیتا با دو سال قبل متفاوت است.

سال ۱۳۷۹ و سال ۱۳۸۱

دو سال و نیم پیش محافظه‌کاران در شرایطی در برابر انتخاب قرار گرفته بودند که پس از انتخابات مجلس خبرگان اصلاحات در اوج موفقیت خود بود. اصلاح‌طلبان موفق گردیده بودند. مجلس را تسخیر کنند و امیدوار بودند که بتوانند با تکیه بر دو قوه مقننه و مجریه قوانینی در راستای دمکراتیزه‌کردن فضای سیاسی و اجتماعی تصویب نموده و اجرا کنند. در انتخابات مجلس کسانی که بدلایل سیاسی از شرکت در انتخابات خودداری کرده بودند، در صد کوچکی را تشکیل می‌دادند و حزب مشارکت موفق گردیده بود با اختلاف زیاد از محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان معتدل پیشی گیرد. روزنامه‌های اصلاح‌طلب، جامعه روشنفکری و دانشگاههای ایران را تسخیر کرده بودند. در کنفرانس برلن اصلاح‌طلبان حکومتی و غیر حکومتی در خارج از کشور در یک کنفرانس شرکت کردند. اهمیت سیاسی این امر از چشم رهبران محافظه‌کار پنهان نبود.

در آنزمان من به آن دسته از نیروهایی تعلق داشتم که بر خلاف جو غالب نگران بوده و بر طرح شعارها و اتخاذ روشهایی که بتواند وسیعترین نیروها را در برابر یورش محافظه‌کاران متشکل سازد تاکید داشتند. آشکار بود که با پیوستن رفسنجانی و همفکرانش به محافظه‌کاران آنان یکپارچه شده و در برابر پیشروی روند اصلاحات واکنش نشان خواهند داد. آشکار بود که دیر یا زود ولی فقیه خود مستقیما وارد صحنه خواهد شد. اصلاح‌طلبان در دوره پس از دوم خرداد موفق نشده بودند که به اتکا پایه اجتماعی خود امکانات لازم برای مواجهه با چنین شرایطی را فراهم سازند. جنبش دانشجویی تنها نیرویی که در چنین شرایطی می‌توانست نقش فعال ایفا نماید، هنوز از نتایج ضربه ۱۸ تیر خود را باز نیافته و قادر به مقاومت در برابر یورش یکپارچه محافظه‌کاران نبود. نیروی غالب در درون اصلاح‌طلبان درون حکومت آمادگی ذهنی برای ایستادگی و مقاومت در برابر ولی فقیه نداشت و رادیکالهای آنان فاقد توان ایستادگی بودند. نیروهای اپوزیسیون نیز بخشا حاضر به تماس با روندهای سیاسی درون جامعه نبوده و فعالیت آنان به انتقاد و یا طرح مسایل برنامه‌ای محدود بود و یا فاقد نفوذ کافی برای سازماندهی مقاومت مستقل در برابر محافظه‌کاران بودند.

در آن شرایط محافظه‌کاران مطمین بودند که یورش آنها بدون مقاومت جدی پیش خواهد رفت و در هم شکستن مقاومت‌های احتمالی برای آنان چندان دشوار نخواهد بود. اصلاح‌طلبان درون حکومت در برابر این یورش خلع سلاح بودند و سردرگمی آنان در روزهای اول یورش به مطبوعات انعکاس عدم آمادگی در مواجهه با چنین شرایطی بود. سیاست آرامش فعال که پس از این یورش اتخاذ شد سیاستی بود از روی ناچاری و اجبار. سیاستی که دو سال تمام تداوم یافت و در تضعیف اعتماد به اصلاح‌طلبان حکومتی نقش مهمی ایفا نمود.

در حاکمیت دوگانه پس از انتخابات مجلس، این محافظه‌کاران بودند که قادر گشتند مانع تصویب هر قانونی در جهت اصلاحات گردند و گام بگام اصلاح‌طلبان را در درون حکومت به عقب برانند.

شرایط جدید

دو سال و نیم پس از یورش سال ۱۳۷۹ محافظه‌کاران بار دیگر در مقابل این تصمیم قرار گرفته‌اند. آیا به واقعیت‌های جامعه ما گردن نهند و یا به سیاست تهدید و اعمال فشار ادامه دهند. اگر دو سال پیش محافظه‌کاران از موفقیت سیاست خویش اطمینان داشتند. امروز رهبران اصلی آنان از تغییر شرایط مطلعند. آنها اطلاع دارند که نیروی مدافع آنان به کمتر از ده در صد جامعه تنزل یافته. آنها مطلعند که هر روز بر شمار کسانی که به ضرورت تغییرات بنیادین در سیستم حاکم برکشور معتقدند، افزوده می‌شود. آنها مطلعند که در میان روشنفکران، تحصیل‌کرده‌ها و مدیران مدافعان انگشت‌شماری دارند و بالاخص آنها به اهمیت سیاست غرب و آمریکا در تاثیرگذاری بر روندهای سیاسی ایران واقفند. محافظه‌کاران حاکم آگاهند که شاید قادر باشند بگیر و ببندراه بیاندازند و اعتراضات را سرکوب کنند اما حاکمیتی که برکمتر از ده درصد مردم متکی بوده و تمام کشورهای غربی علیه آن باشند، امکان حکومت‌کردن نخواهد داشت.

اگر دو سال قبل معتدلین، نیروی تعیین‌کننده در رهبری اصلاح‌طلبان بودند، امروز فشار پایه اجتماعی و روندهای دوساله اخیر بخش بزرگی از آنان را به ضرورت مقاومت متقاعد ساخته است. اگر در دو سال اول پس از دوم خرداد، سیاست رییس جمهور در تکیه بر تمایزات نیروهای محافظه‌کار و خودداری از اقداماتی که با عقب‌نشینی و خودداری از رو درروبی با ولی فقیه، امکان یافتن همزبانی با بخشی از محافظه‌کاران در پیشبرد اصلاحات ممکن خواهد شد، روندهای دو سال اخیر نادرستی چنین برداشتی را اثبات کرد و چنین سیاستی تنها به خلع‌سلاح‌شدن اصلاح‌طلبان در برابر پیشروی گام بگام محافظه‌کاران انجامید. امروز بخش بزرگی از اصلاح‌طلبان درون حکومت به ضرورت موضع‌گیریهای روشن‌تر و صریحتر متقاعد گردیده‌اند.

ماهیاست که آشکار گردیده. با توجه به تغییراتی که در روانشناسی مردم و اوضاع منطقه و جهانی پدید آمده، امکان تداوم تعادل نیرویی که در درون حکومت و در سطح جامعه شکل گرفته، وجود ندارد و جامعه ما در آستانه تحولات بزرگی است.

رهبران اصلی محافظه‌کاران (مصلحت‌طلبان رژیم) در ماههای گذشته بارها کوشیدند با مانورهای سیاسی راهی در تغییر تعادل نیرو در جامعه بیابند. طرحهای از قبیل وفاق ملی، تلاش برای بهره‌گیری از تضادهای تاریخی نهضت آزادی و چپ‌های مذهبی، مذاکره با مقامات آمریکایی و تلاش برای جلب اعتماد آنان از این شمارند. اگر دو سال و نیم قبل در جریان بستن نشریات، خامنه‌ای در دیدار با رهبران جریان دوم خرداد صریحا مطرح کرده بود که در صورت مقاومت و عدم تبعیت از وی آنان را از درون حکومت تصفیه و سرکوب خواهد کرد. اگر در جریان انتخابات ریاست جمهور بخشی از محافظه‌کاران تمامی تلاش خود را بکار گرفتند تا خاتمی را از کاندیداتوری منصرف سازند و خامنه‌ای حاضر نشد به کوچکترین مصالحه‌ای با وی تن دهد، امروز جو فراید خروج از حاکمیت و گسترش آن در میان نیروهای دوم خرداد، آنان را وحشتزده ساخته و طراح این ایده را در زندان وامیدارند که آنرا نفی کند.

دشواری محافظه‌کاران آنست که میدان مانورهای آنان هرروز محدودتر می‌شود. آنچه دوسال و یا حتی یکسال پیش می‌توانست حداقل موقتا عملکرد داشته باشد، امروز بی‌اثر است. لازمه مانورهای سیاسی در شرایط کنونی پذیرش گامها و عقب‌نشینی‌هایی جدیست که آنان فاقد چنین جسارت و آمادگی هستند. مانورهایی که مضمون و هدف آن، حفظ تعادل نیروی کنونی و مقابله رو در رو با خواست بیش از ۸۵ در صد مردم باشد، فاقد کارآیی است.

سیاست غالب رهبران اصلی محافظه‌کاران در سالهای اخیر تصفیه و در صورت مقاومت سرکوب بخش و ادیکال اصلاح‌طلبان و وادارکردن معتدلین آنان به سازش و سپس پیش‌برد برخی رفرمهای اقتصادی و اجتماعی بود. پیشبرد این سیاست هر روز با دشواری بیشتری مواجه می‌گردد. مخالفت عمومی با آنان در سطحی است که کسانی که به سازش با آنان تن دهند بسرعت موقعیت خود را از دست خواهند داد. هر روز بر دامنه نیروهایی که بر اساس این سیاست تحت عنوان رادیکالها می‌پایست تصفیه و یا سرکوب شوند افزوده می‌گردد. امروز صحبت حذف و حتی سرکوب مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب مشارکت مطرح است.

سیاست آمریکا در مقابله مستقیم با رژیم اسلامی بر تعادل نیروها در ایران مستقیما موثر گردید. مسئولین رژیم علیرغم تبلیغات خود، از امکانات آمریکاییها در اعمال فشار بر ایران واقفند. اگر در سالهای دهه ۶۰ اعمال فشار خارجی به تقویت همبستگی ملی و دفاع از حکومت می‌انجامید و مسئولین رژیم بارها از این رویه در سرکوب مخالفین بهره‌برداری نمودند. این بار کم نیستند کسانی که در آرزوی تغییر رژیم حتی توسط یک نیروی خارجی هستند. غربیها برای اعمال فشار بر ایران امکانات فراوانی در اختیار دارند و تنها وسیله آنان دخالت مستقیم نظامی نیست.

در ماههای گذشته محافظه‌کاران بارها کوشیدند تا راهی برای مذاکره مستقیم با آمریکاییها بیابند و به آنان اطمینان دهند که آماده‌اند برای دستیابی به مصالحه، بیش از سایر نیروها به آمریکاییها امتیاز دهند. چنین مصالحه‌ای عملی نشد. موقعیت آمریکاییها در منطقه مستحکم‌تر از آنست که حاضر شوند در ایران به یک نیروی غیر قابل اعتماد، بدون پایه اجتماعی و افشاشده در افکار عمومی غرب تکیه کنند. اگر چنین مصالحه‌ای عملی می‌شد، آنان در پیشبرد سیاستشان و حذف و سرکوب مخالفینشان در حکومت تردید نمی‌کردند.

آنچه تا به امروز برای آمریکاییها مانع پدید آورده، نه توان رژیم در دفاع خود بلکه مخالفت‌هایی است که در اروپا و آمریکا در برابر سیاست جرج بوش وجود دارد. استدلال اروپاییها در توضیح سیاستشان، وجود نیروهای مدافع اصلاحات در درون حکومت است. حذف و یا کناره‌گیری آنان و بطور مشخص خاتمی از حکومت، غرب را در اعمال فشار بر رژیم متحد می‌کند. جمهوری اسلامی فاقد امکاناتی است که بتواند در برابر چنین فشاری مقاومت کند. رهبری محافظه‌کاران از بهای اقداماتی که کناره‌گیری خاتمی را بدنبال داشته باشد واقف است.

امکانات رهبران محافظه‌کار برای مانورهای سیاسی محدود و محدودتر گردیده. هر چند مشکلات آنان نشانه امکانات وسیعتری است که در راه مبارزه برای استقرار دمکراسی در ایران پدیدآمده است ولی در عین حال در شرایطی که آنان آماده تسلیم به واقعیات جامعه و تمکین به خواست مردم نیستند می‌تواند منشا ماجراجویی گردیده و جامعه ما را در کوتاه‌مدت و یا حتی میان‌مدت با خطرات جدی مواجه سازد. آنان کماکان نیروی متشکل سرکوب را در اختیار دارند و مردم با وجود مخالفت عمومی با آنان فاقد اهرمهای لازم برای مقابله کوتاه‌مدت با یورش احتمالی آنانند. نیروهای اپوزیسیون فاقد امکانات و نفوذ توده‌ای برای مقابله با چنین خطری هستند و اصلاح‌طلبان درون حکومت و یا مشخص‌تر رییس جمهور که چنین امکاناتی را در اختیار دارند. تا به امروز روحیه گام‌نهادن در سازماندهی یک مقاومت توده‌ای را از خود نشان نداده‌اند. ضعف، سردرگمی و بی‌برنامگی محافظه‌کاران خطر ماجراجویی‌های آنان را منتفی نمی‌سازد.

مقابله با چنین خطری آنجا که به اصلاح‌طلبان درون و حاشیه حکومت باز می‌گردد، نه با محدودکردن اقدامات اصلاحی و امتیازدادن به آنان بلکه تنها با نمایش قاطعیت عمومی در برابر آنان ممکن است. محافظه‌کاران باید بروشنی عواقب اقدامات خود را ببینند. آنان باید بدانند که دوران حذف گام بگام اصلاح‌طلبان بسر آمده و ادامه این سیاست با واکنش عمومی اصلاح‌طلبان مواجه خواهد شد. تردید در مقاومت در برابر فشارها، نه مانع که تشدیدکننده چنین فشارهایی است.

نیروی اجتماعی بالقعل در برابر فشارهای محافظه‌کاران، عمدتا اقشار مدرن، روشنفکران، جوانان و زنانند. بخش بزرگی از این نیرو به ضرورت تحول بنیادین ساختار حکومت معتقد بوده و به نیروی جمهوریخواهان (تمام عیار) تعلق دارند. امروز پیشبرد اصلاحات و مقاومت در برابر فشارها بدون مشارکت این نیرو ناممکن است. متاسفانه این نیرو در مبارزه سیاسی غیر متشکل بوده و تفنن سیاسی آن در برابر تفنن و تاثیر اجتماعی آن ناچیز است. مقابله با خطراتی که جامعه ما را تهدید می‌کند و سمت تحولات آتی تا حد زیادی به تقویت نقش سیاسی این نیرو و شرکت متشکل آن در مبارزه سیاسی وابسته است.

بن‌بست فعلی سیاسی ما به علت نبودن یک اپوزیسیون قوی و قانونی و ملی است

ادامه از صفحه ۶

پاسداران آمده است. با توجه به اینکه شما از ابتدای تشکیل این ارگان در جریان بودید آیا تمام این بیانیه‌ها و دخالت‌هایی که احیانا سپاه در امور سیاسی می‌کند با ایمن بند نمی‌شود توجیه کرد؟

● والا من آن اساسنامه اول سپاه را یکی از نویسندگانش هستم. خدا رحمت کند مرحوم کلاهدوز هم یکی دیگر بود و همین آقای داود شمس. چون تخصصش مدیریت و اساسنامه و این چیزها بود، در تدوینش نقش داشت. سپاه روز اول با یک اساسنامه‌ای شروع شد به اسم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. ولی بعدا که چند تا ارگان مسلح دیگر هم اول انقلاب درست شده بود آقای رفسنجانی از طرف شورای انقلاب می‌آمد در جلسات هماهنگی شرکت می‌کرد و بنده هم صورت جلسات را می‌نوشتم. آن چند گروه دیگر هم آمدند در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که دولت و شورای انقلاب تشکیل داده بود ادغام شدند و ما یک تجدید اساسنامه کردیم چون نظرات آن ۲۳ گروه دیگر را هم اضافه کردیم و از جانب آن جمعی که هماهنگی آن چند گروه بود اوایل سال ۵۸ بود ما به عمل اعمال کردیم. من و آقای کلاهدوز مامور شدیم از آقای داود شمس هم کمک گرفتیم اساسنامه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را نوشتیم. فکر می‌کنم اردیبهشت ۵۸ بود که بعد از آن اساسنامه نهایی شد و توسط شورای انقلاب تصویب شد. دیگر بر اساس آن اساسنامه ما شورای فرماندهی را تجدید انتخاب کردیم که من دیگر از سپاه بیرون آمدم. چون خیلی نظامی‌گری و کار سپاه به روحیه‌ام نمی‌خورد.

○ در بروشور «انتخابات‌نیان» در لیست افتخارات شماست که از سپاه بیرون آمدید!؟

● در مجموع نه در سپاه‌بودن و نه در سپاه‌نبودن، افتخاری نیست و من به این نتیجه رسیدم که سپاهی‌گری و نظامی‌بودن با روحیه‌ام سازگار نیست و بیشتر دوست دارم نقش یک مدیر پروژه را ایفا کنم و سپاه هم برای من حالت یک پروژه را داشت که بعد از راه‌اندازی دیگر برایم جذابیتی نداشت. در آن اساسنامه سپاه واقعیت این است که الان ریزش خاطرم نیست و نمی‌دانم اساسنامه فعلی نسبت به اساسنامه آن روز چه تغییری کرده است. آیا بندهایی اضافه یا کم شده‌است؟ ولی یک روح کلی داشت که الان می‌توانم بگویم. این بود که سپاه اسمش رویش بود که پاسدار انقلاب باشد. به عنوان اینکه انقلاب برآمده از مردم ایران است. انقلاب اسلامی چیزی بود که خواست مردم بوده و بنابراین این نیروی نظامی، نیروی نظامی مردمی بود. اصلا روح سپاه همین بود که مثل گارد ملی آمریکا یا مثل ارتش سویس یعنی یک نیروی نظامی باشد و روحش این بود که ملت در هسته‌های پارتیزانی آموزش ببیند و بتواند کاربرد اسلحه را بداند و در موقعی که به کشورش حمله می‌شود همه ملت بتوانند از مملکت دفاع کنند. آن مقطع ما خیلی بیمناک بودیم از ۲ چیز: ۱ - کودتای نظامی، که می‌گفتیم مملکتی که ۲ تا نیروی نظامی داشته باشد در آن کودتا نمی‌شود یا سخت می‌شود و مملکت ما به هر حال زخم خورده است و تجربه ۲۸ مرداد را داشتیم یا مد روز دهه ۶۰ و ۷۰ دنیا و آمریکای لاتین را دیده بودیم که البته الان دیگر از مد افتاده است. ۲ - امپریالیسم جهانی در دنیای ۲ قطبی آن روز و تجربه جنگ ویتنام و الجزایر و نهضت ضداستعماری که فکر می‌کردیم پرچمدارش هستیم و لذا معتقد بودیم که ممکن‌است توسط امپریالیسم بطور مستقیم یا همسایگانمان مورد هجوم واقع بشویم. بنابراین باید یک ارتش به شکل کلاسیک باشد اما همه مردم به شکل دسته‌های پارتیزانی آموزش ببینند. این روح اصلی سپاه بود. در آن موقع آن روحیه و آن فکر به نظر من اجازه نمی‌دهد از سپاه به هیچ عنوان شما یک سازمانی درست کنید که در منازعات سیاسی داخلی کشور و سلایق سیاسی در جهت خاصی بایستد. به نظر من مرحوم امام خمینی حق داشت که اصرار داشت نهادی باشد و در سیاست دخالت کند. اصولا سیاست در ممالکی مثل کشور ما که توسعه سیاسی کاملی هنوز پیدا نکرده‌ایم و موسوم به جهان سومی هستیم، خیلی توسط قدرت برهنه (به قول راسل) یا نیروهای نظامی آسیب‌پذیریم. به این دلیل من در جریان انتخابات گذشته ریاست جمهوری صراحتا عدم رضایت خودم از کاندیداتوری یک ژنرال با حفظ سمت ژنرال بودنش ابراز کردم و گفتم ژنرال ما باید استعفا بکند. نظامی نباشد بعد وارد سیاست شود. چون ما کشوری هستیم که نهادهای مدنی و احزاب قوی و سازمان‌یافتگی اجتماعی برای مشارکت سیاسی مردم نداریم به همین دلیل قدرت برهنه اگر وارد سیاست شود، می‌تواند یک شبه دستاوردهای دمکراتیک ما را جمع کند. در ممالکی که این نهادها قوی است اصلا مسخره است بگویید کودتای نظامی می‌شود چون اداره آن جامعه آنقدر پخش شده است لابعدی نهادهای مردمی در اقتصاد، در سیاست. در اجتماع که امید هیچ نیروی متمرکزی نمی‌تواند بیاید اداره‌اش کند.اما در کشور ما این خطر هست که اگر قدرت برهنه وارد مناقشات سیاسی شود می‌تواند یک شبه برود و در پارلمان را ببندد و مثل یک دولت بناپارتی برود اعضای پارلمان را دستگیر کند. متوجه باشید که در این صورت هیچکس مصون نمی‌ماند و هیچکس نمی‌تواند فکر کند که صبح دستگیرش نکنند. به این دلیل این حرف امام اساسا حرف درستی بود. ملت ما بااانقلاب اسلامی‌اصولا در جهت توسعه سیاسی گام برداشت چون به هرحال حکومت شاه یک حکومت نظامی بود که در اثر یک کودتا به وجود آمده بود. هم خودش و هم پدرش.

گفتگو: روزبه میرابراهیمی